

نقد و بررسی اسراییلیات داستان حضرت یوسف (ع) در کشف الاسرار میبدی

لیلا مرندی^۱خلیل حدیدی^۲

چکیده

واژه اسراییلیات جمع اسراییلیه است و به داستان یا حادثه‌ای که عمدتاً از منابع یهودی گرفته شده است، اطلاق می‌شود. در اصطلاح مفسران و محدثان این اصطلاح مفهوم وسیع‌تری به خود گرفته است؛ علمای اسلام این اصطلاح را بر عقاید و داستان‌های خرافی که از ناحیه علمای تازه مسلمان اهل کتاب، بویژه یهودیان از قرن اوّل هجری در میان مسلمانان رواج یافته، اطلاق کرده‌اند. هماهنگی قرآن کریم با برخی از موضوع‌های تورات و انجیل و گرویدن جمعی از علمای اهل کتاب نظیر «وهب بن منبه» و «کعب الاحبار» سبب شده است که مفسران و تاریخ نگاران به منابع اهل کتاب و گفته‌های آنان توجه ویژه‌ای نمایند. از همین جاست که داستان‌های مجعول و ساختگی آنان در حوزه متون تفسیری، تاریخی و عرفانی رخنه کرده است. این داستان‌های جعلی و ساختگی اغلب، متوجه انبیای الهی بوده است و داستان حضرت یوسف در تفسیر کشف الاسرار میبدی بیشترین اسراییلیات را - در قیاس با سایر انبیاء - به خود اختصاص داده است. این نوشتار پس از پرداختن به مفهوم شناسی پدیده اسراییلیات، به شناسایی ماهیت و علل بروز و نیز برجسته سازی و شناخت سره از ناسره، در داستان زندگانی این پیامبر بزرگ می‌پردازد.

کلید واژه‌ها:

میبدی، کشف الاسرار، تفسیر، اسراییلیات، حضرت یوسف.

^۱ - مدرّس گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، مرکز شهید مطهری خوی - ایران. (نویسنده مسئول)

marandi.leila@yahoo.com

^۲ - گروه زبان و ادبیات فارسی واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز - ایران

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۱۷

تاریخ اعلام وصول: ۱۳۹۴/۰۶/۰۲

مقدمه

در قرآن مجید، قصه و تاریخ پیغمبران و به ندرت غیر ایشان، فراوان آمده است که باید در همان حد یاد شده در قرآن، مورد تفسیر واقع شوند. «قرآن مجید از هر قصه‌ای به موارد عبرت آن اکتفاء می‌کند، و هرگز مانند قصه سرایان سرتاسر جزئیات واقعه‌ای را که خالی از عبرت است یاد نمی‌کند. در سراسر قصص قرآن تنبیه بر عبرت، و آموختن معارف عالیه آشکار است، و هرگز درازگویی‌های تورات محرف در آن وجود ندارد». (کمالی، ۱۳۵۴: ۴۶۵)

فایده این اندازه قصه‌گویی و نیز هدف از بیان قصص را قرآن، خود بیان کرده است، آنجا که می‌فرماید: «وَ كَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ. (هود (۱۱)/ ۱۲۰)؛ و در هر مورد برای تو از اخبار پیامبران می‌گوییم تا دل تو را استوار گردانیم؛ درازگویی در شأن قرآن نیست؛ در این داستان سرایی‌ها فقط از موارد عبرت، موعظه و آموزش سخن به میان رفته است.

اما متأسفانه با وجود ایجاز قرآن در بیان قصص، برخی از مفسران خواسته یا ناخواسته بسیاری روایات زاید، خصوصاً اسراییلیات را در تفسیرشان وارد کرده‌اند، بی‌آنکه در صحت و سقم روایت تحقیقی کرده باشند، و بی‌آنکه متوجه باشند، که آنچه در قرآن درباره قصص نیامده، لازم نبوده، و قرآن به موارد عبرت اکتفاء نموده است. یکی از این مفسران؛ رشید الدین میبدی صاحب تفسیر «کشف الاسرار و عُدة الابرار» است. «نظر به این که میبدی بر آثار نقلی سخت تعبد دارد، و به روایات تفسیری-که مقرون به وضع و جعل است-فراوان اهمیت می‌دهد، باعث شده است تا این تفسیر از آمیختگی به احادیث مجعول و اسراییلیات در تاریخ پیامبران گذشته، مصون نماند به طوری که داستانی از رسولان گذشته نیست، که از این آفت به دور مانده باشد و در این میان قصه حضرت یوسف در کشف الاسرار، پر است از اسراییلیات، بدون کمترین نقد و بررسی؛ به همین علت کشف الاسرار، در این زمینه تا حدود زیادی از اعتبار ساقط است و اگر این سیر را ادامه دهیم، در غالب موارد با سهل‌انگاری‌هایی در قصص قرآن مواجه خواهیم شد». (شاهرودی، ۱۳۸۳: ۲۵۷) میبدی در ذیل این آیات - آیات مربوط به قصص - در مقام نقد و بررسی برنیامده و گفته‌های پیشینیان را تکرار کرده است. (قاسم پور، بی تا: ۲۷۱-۲۷۰)

به دلیل اینکه میدی، صاحب کشف الاسرار در ذکر مصادر حدیث، اهمال کرده، یعنی؛ اسامی راویان را، طبق کتب رایج حدیث نیاورده، از ضمائر نکره استفاده کرده است؛ یافتن نام راوی حدیث بسیار مشکل می‌نماید، بنابراین، ما نیز در صدد شناختن راوی نیستیم بلکه هر سخنی که با نصّ صریح قرآن و احادیث موثق تأیید شده توسط ائمه اطهار منافات داشته، یا عقل در پذیرفتن آن دچار مشکل شود، مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

نگارنده در این مقاله ضمن تشریح مسأله اسرائیلیات و تحقیق در مورد منشأ و جایگاه آن در فرهنگ اسلامی، به بررسی و معرفی موارد و مصادیق روایات اسرائیلی در حضرت یوسف در کشف الاسرار خواهند پرداخت. هرچند این مهم یعنی پیراستن فرهنگ اسلام از این زواید باین آسانی‌ها نخواهد بود، ولی بر اهل علم و تحقیق فرض است که در زدودن این گونه روایات، در حدّ توان خود گام بردارند.

متن اصلی

در برخی منابع تفسیری شیعه و سنی به ویژه تفاسیر روایی، نقل‌های فراوانی در زمینه تاریخ و سرگذشت پیامبران الهی و نیز اعتقادات و معارف دینی گزارش شده که قابل تأمل و بررسی است. بیشتر این حکایات و روایات از طریق دانشمندان نوآیین اهل کتاب به ویژه یهود به حوزه فرهنگ اسلامی راه یافته است. این گونه سخنان در اصطلاح «اسرائیلیات» نامیده می‌شود. بی‌تردید، پدیده اسرائیلیات، از مهم‌ترین آفات زیان بار روایات تفسیری و تفاسیر مآثور به شمار می‌رود؛ «اسرائیلیات»، از اصطلاحاتی است که در قرون متأخر از صحابه و روایات تابعین آنان رواج یافته است؛ و اثر مسعودی (م. ۳۴۳ ق)، کهن‌ترین منبعی است که این اصطلاح در آن به کار رفته است. (مسعودی، ۱۴۰۹: ۲/ ۲۴۵).

تعریف اسرائیلیات

«فان فلوتن» در تعریف اسرائیلیات می‌گوید: «علمای اسلام واژه «اسرائیلیات» را بر تمامی عقاید غیر اسلامی، به ویژه آن دسته از عقاید و افسانه‌ها و خرافاتی که یهود و نصاری از قرن

اول هجری در دین اسلام وارد نموده‌اند، اطلاق می‌نمایند.» (ترجمه‌ای آزاد از فلوتن، ۱۹۶۵م. : ۱۰۹)

یکی دیگر از محققان می‌نویسد: «اسرائیلیات» اصطلاحی است که متفکران مسلمان آن را بر مجموعه اخبارهای یهودی و نصرانی اطلاق می‌نمایند که بعد از ورود جمعی از یهودیان و مسیحیان به دین اسلام و یا تظاهر آن‌ها به مسلمانی وارد جامعه اسلامی گردیده است. (ترجمه‌ای آزاد از نعنانه، ۱۳۹۰ق : ۷۳)

دکتر ذهبی در معنای اسرائیلیات تعریف جامعی ارائه داده و می‌گوید: «واژه اسرائیلیات گرچه ظاهراً نشانگر نفوذ فرهنگ یهود در تفاسیر می‌باشد لیکن مقصود ما از اسرائیلیات مفهومی گسترده‌تر و فراگیرتر از این است و آن عبارتست از تاثیرپذیری تفاسیر از فرهنگ یهودی و مسیحی و غلبه رنگ این دو فرهنگ - و مانند آنها- بر تفاسیر. اما از آنجا که از صدر اسلام تا زمان عالم گیر شدن آن همواره یهودیان بیش از سایرین با مسلمانان معاشرت داشته و از نظر تعداد هم بیش از هم‌قطاران خود بوده‌اند بدین جهت - در مقایسه با مسیحیت و سایر فرقه‌ها - بیشترین تاثیر را در تفاسیر (و سایر منابع اسلامی) بر جای گذارده‌اند.» (ترجمه‌ای آزاد از ذهبی، بی تا: ۱۶۵/۱)

از مهم‌ترین عوامل نفوذ و گسترش اسرائیلیات در متون اسلامی می‌توان به موارد زیر اشاره نمود: ضعف علمی و فرهنگی جامعه عرب؛ منع نگارش رسمی حدیث بیش از یک قرن و حتی منع نقل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؛ میدان دادن خلفاء به ویژه معاویه به کعب الاحبارها؛ غفلت و بی‌توجهی مسلمانان و جاذبه اسطوره‌ها و امور عجیب و غریب. (لازم به ذکر است که عوامل دیگری نیز در این زمینه دخالت داشته‌اند که این مقال را گنجایش طرح تمامی آنها نیست و نیازمند تألیفی مستقل است. برای مطالعه و آگاهی بیشتر می‌توان به منابع زیر رجوع کرد. (سبحانی، ۱۳۷۷: ۱ / ۶۸-۸۳؛ معرفت، ۱۳۷۹: ۲/ ۷۰-۹۰؛ همو، ۱۳۷۷: ۲/ ۱۱۴-۲۰۲؛ جعفری، ۱۳۸۶: ش ۱۴/ ۴۷-۴۹؛ شاهرودی، ۱۳۸۲: ش ۱۷/ ۱۶۵؛ دیاری، ۱۳۹۰: ش ۶/ ۵۲-۵۶؛ همو، ۱۳۸۰: دفتر دوم؛ طباطبایی و رنجبر، ۱۳۹۰: ش ۱۰/ ۱۰۶-۱۱۱؛ محمد قاسمی، ۱۳۷۸: ۱۷۸-۱۹۰...)

معرفی مهم‌ترین چهره‌های جعل‌کننده و نشر دهندهء اسرائیلیات

کعب الاحبار، (ر.ک: ذهبی، ۱۴۰۵: ۱۶۷؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ۲/۳۴۰؛ عسقلانی، ۱۴۱۵: ۵/۳۲۳؛ امین، ۱۳۱۶: ۱۶۱؛ عسکری، بی تا: ۶/۱۰۴)؛ ابوهریره، (ر.ک: ذهبی، ۱۴۱۳: ۲/۶۰۶؛ ابن کثیر، بی تا: ۸/۱۱۷) وهب بن منبه (ر.ک: ابوریح، ۱۳۸۹: ۱۷۴؛ ابن سعد، بی تا: ۵/۵۴۳)، از مهم‌ترین شخصیت‌هایی‌اند که در زیر لوای اسلام، در اعتقادات، احکام، تاریخ و تفسیر، اسرائیلیات را گسترش دادند. نیز شخصیت‌هایی مانند عبدالله بن سلام، عبدالله بن عمرو عاص، تمیم داری، ابن جریر و ... از جملهء مروّجان روایات اسرائیلی‌اند. (رفیعی محمدی، صص ۱۰۲-۱۱۶؛ همو: ش ۴۱، ص ۱۶۹).

دیدگاه‌ها و هشدار برخی از اندیشمندان اسلامی در خصوص اسرائیلیات

ابن خلدون، که دیدگاه وی در خصوص بررسی مسائل تاریخی و جامعه‌شناسی از ارزش خاصی در نزد محققان برخوردار است، در این زمینه می‌گوید: «مورّخ اگر تنها به نقل اخبار اعتماد کند، بدون آن که به قضاوت در مورد اصول عادات، رسوم و قواعد سیاست‌ها و تمدن و کیفیت اجتماعات بشری پردازد و حوادث نهان را با وقایع پیدا و اکنون را با گذشته بسنجد، چه بسا که از لغزیدن در پرتگاه خطاها و انحراف از شاهراه راستی در امان نماند.» (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۱/۱۳)؛ دکتر صبحی نیز در ضمن گفتاری در این خصوص می‌گوید: «کیست که نداند چه بسیار شکاف‌ها در تاریخ افتاده است که باید مرمت گردد و چه بسیار پست و بلندی‌ها که بر سر راه مورّخ وجود دارد که باید هموار شود. پس ما تنها با یافتن داستان تاریخی نزول آیات قرآن به همه چیز دست نیافته‌ایم و همه امکانات را برای فهم قرآن به دست نیاورده‌ایم.» (صبحی، ۱۳۷۲: ۱/۱۱۲)

دکتر ذهبی در این مورد می‌گوید: «بر مفسّر واجب است که در نهایت بیداری، هوشیاری و نقّادی باشد تا بتواند از ورطه هولناک اسرائیلیات آن چنان که شایسته روح قرآن و عقل و نقل صحیح است، برهد و همین گونه بر او واجب است در بیان مجملات قرآن هنگامی که حدیث پیامبر(ص) وجود دارد، از نقلیات آنها استفاده نکند و نیز در نقل این گونه مطالب به مقدار

حاجت و اختصار و در حدّ توضیح و تصدیق قرآن بسنده نماید و جز در بیان ذکر اقوال مخالف و ردّ آنها به تفصیل به آن اخبار نپردازد و بلکه برای مفسّر بسیار نیکوتر و شایسته‌تر است که از این اسرائیلیات که هیچ فایده‌ای در بر ندارد و انسان را از تفسیر قرآن باز می‌دارد و از تدبّر در حکمت و احکامش منحرف می‌سازد، روی گرداند». (ذهبی، بی تا: ۱۸۱/۱)

شیخ طبرسی در مجمع البیان علی‌رغم اینکه گاهی به نقل قصص و داستان‌های اسرائیلی می‌پردازد، ولی هنگامی که هر یک از آنها را مخالف با عقیده و شرع مبین می‌بیند، صریحاً به نقد و ردّ آن می‌پردازد. (ر.ک: طبرسی، ۱۳۶۰: ۲۱/۹۰-۹۲)

مرحوم علامه طباطبایی ضمن پرهیز شدید از اسرائیلیات، تأکید می‌کند که: «عده‌ای از مفسران با اطمینان به نقلیات و بدون هیچ تفحصی در آنها این گونه اخبار را پذیرفته و تفاسیرشان را از آنها آکنده‌اند. گویی اینان مقامات معنوی انسانی مانند نبوت، ولایت، عصمت، و اخلاص را چیزی جز نام‌های وضع شده فاقد حقیقت نمی‌دانند و نفوس انبیای بزرگوار را نیز مانند دیگر انسان‌ها در نظر می‌گیرند». (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱/۱۸۰-۱۸۱) علامه طباطبایی را می‌توان از پیشگامان مبارزه با اسرائیلیات در عصر حاضر دانست. او با بهره‌گیری از شیوه تفسیر قرآن به قرآن و نیز عقل و خرد، پیوسته نشر دهندگان آنها را به باد انتقاد می‌گیرد و به نقد و ردّ آنها می‌پردازد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۷/۲۲۲، ۱۱/۱۸۰، ۱۵/۵۲۶، ۱۸/۱۷) و حتی گاهی متن تورات و انجیل کنونی را نیز در این باره به نقد می‌کشد. (اوسی، ۱۳۸۱: ۱/۲۳۹-۲۴۵).

افزون بر آن تفاسیر دیگری نیز هست که در برابر اسرائیلیات، موضع ردّ و انتقاد گرفته و در پیراستن تفسیر از آنها تلاش نموده‌اند. (ر.ک: معرفت: ۱۳۷۷: ۲/۴۸۰-۳۴۰) علاوه بر این، کتاب‌های متعددی نیز به صورت مستقل در ردّ و نقد اسرائیلیات نگاشته شده است. (برای آگاهی بیشتر در این زمینه؛ ر.ک: معرفت، ۱۳۷۷: ۲/۱۹۸-۲۸۴)

اصول اندیشه و عقاید رشیدالدین میبدی:

پس از ذکر این مقدار از بیان مسأله باید در بحث از موضوع به ریشه‌ها و موجبات نفوذ

اسرائیلیات در تفسیر کشف الاسرار پرداخت:

۱- کشف الاسرار؛ میراث قرن ششم در تفسیر گزاری است و این دوره، اوج تفسیر نگاری به شمار می‌رود. نویسنده این تفسیر، تجارب گذشته را پیش رو داشته؛ آثار حدیثی، تفسیری، عرفانی و تاریخی پیش از خود را دیده، و از آن‌ها بهره برده است لیکن به نقد آن‌ها دست نزده است. (شاهرودی (ب)، ۱۳۸۲: ۱۷/۱۶۵)

۲- کشف الاسرار، سخت بر منقولات متکی است و از کاوش‌های عقلانی در فهم معانی آیات به دور است؛ مؤلف این تفسیر، گاه در این راه به افراط می‌افتد و تجسیم و دیگر عناوین نادرست را در اعتقادات برمی‌گزیند. (میبدی، ۱۳۷۱: ۱۱۱/۶؛ ۱۲۷/۱) او تأویل، تدبیر و تعقل در آیات را ناصواب می‌شمارد. (همان: ۵۵۷/۱) و ظواهر آیات، احادیث و اقوال صحابه در نزد او جایگاه بلندی دارد. در موارد اختلافی، مستند و مرجع را، تنها ظواهر و اخبار صحاح و مفسران ثقات می‌داند و بس. اما به نقد این اخبار نمی‌پردازد و این کار به معنای جلوگیری از پرواز در افق‌های تازه و فراخنای اندیشه‌های انسانی و بهره‌وری‌های شایسته، از اعماق قرآن است که از آثار اشعری‌گری و جمود بر ظواهر، در جریان‌های مختلف فرهنگ اسلامی است که آثار سوء و بازتاب ناهنجار این تفکر در برخی جریان‌ها بوده و هست. (شاهرودی، ۱۳۸۳: ۲۵۵)

۳- میبدی در مسائل کلامی متمایل به کلام اشعری است، «و این عوارضی دارد که بارزترین آن‌ها بستن بال اندیشه و جلوگیری از پرواز در بیکران افق معانی قرآن کریم و عدم گشودن مرزهای تازه در فهم کتاب خدا می‌باشد». (همان: ش ۱۸/۱۶۵)

۴- دیگر اینکه اشعری‌گری نویسنده با عرفان پیوند خورده است که این امر اصول قبلی-اشاعره - را رنگ دیگر می‌دهد که در نهایت به تلطیف اندیشه او منتهی می‌گردد. لیکن در کنار این، شماری از احادیث بی‌اساس را- با توجه به تسامح مندرج در اندیشه عرفانی- در تفسیر کتاب خدا وارد می‌نماید. (شاهرودی (ب)، ۱۳۸۲: ش ۱۸/۱۶۵)

۵- نویسنده تفسیر کشف الاسرار، در مباحث اعتقادی بر شیوه «اهل حدیث» رفته است، که در همه مبانی عقیدتی، قایل به سمع و متکی به نقل هستند و معارف بشری را منوط به تعلم و تلقی از انبیا می‌دانند؛ از این رو گاه تصریح می‌کند، که سخن اهل تأویل بر اخبار و آثار، استوار نیست و از این رو عقایدشان باطل می‌باشد و در گمراهی هستند. (میبدی، ۱۳۷۱: ۱۶۸/۳ و نیز

۱۱۶/۶) و اصحاب حدیث چون اندیشه‌های خود را از اخبار صحاح و آثار صحابه سلف گرفته‌اند، اهل نجات‌اند. (همان: ۳۰۷/۵)

۶- میبدی در روایات به اقوال صحابه و تابعان متکی است و در بحث قصص و اسرائیلیات روایاتی را که از اهل کتاب نقل شده (مانند کعب الاحبار و وهب بن منبه) بدون بررسی و دقت در سند آن‌ها و با وجود ضعف و تناقضشان با عقل و نقل قطعی نقل کرده است. منابع دیگر ایشان، تفاسیر عرفانی و دیدگاه‌های عارفانی همچون ابو عبدالله سهل تستری، ذوالنون المصری، با یزید بسطامی و... است. (علوی مهر، ۱۳۸۴: ۲۶۰-۲۵۹)

۷- علاوه بر تمامی موارد فوق، با توجه به سال تحریر این تفسیر می‌توان نتیجه گرفت که میبدی، آثار گرانمایه بسیاری را که قبل از وی تدوین شده بود، در اختیار داشت، تفاسیر اشخاصی چون محمد جریر الطبری (۳۱۰)، جارالله زمخشری (۵۳۸)، حسین بن مسعود البغوی (۵۱۶)، علی بن ابراهیم بن هاشم القمی (۳۰۷)، شیخ طوسی (۴۶۰) و ابوالفتوح رازی (۵۳۵) و... قبل از وی بوده، احتمال دارد که نظری بر تفسیر آنان داشته است. میبدی از جریر طبری نیز تأثیر فراوان گرفته است. (میبدی، ۱۳۷۱: ۱۸۹/۱) و شاید به دلیل تاسی از ایشان، بدون هیچ تدبیری، بسیاری از موارد اسرائیلی موجود در تفاسیر این مفسران را در تفسیر خود وارد ساخته است. خلاصه با در نظر گرفتن تمامی موارد فوق، با مطالعه این تفسیر و تأمل و تدبیر در آن چنین استنباط می‌شود که میبدی در تفسیرش ملاک را تنها ظواهر اخبار و گفتار مفسران ثقات می‌داند ولی اینکه این اخبار تا چه اندازه مقرون به صحت است و آیا مفسران کهن همه از عنوان تفه برخوردارند یا نه، اصلاً بدان توجهی ندارد و کشف الاسرار از این بابت کم اعتبار شده است.

موارد و مصادیق اسرائیلیات در حضرت یوسف (ع)

بر اساس مطالعاتی که در تفسیر مزبور انجام گرفته؛ اوج اسرائیلیات در داستان حضرت یوسف نمایان است. داستانی که خود حضرت باری تعالی آن را «احسن القصص» عنوان کرده است: «آترا احسن القصص گفت از بهر آن که مشتمل است این بر ذکر مالک و مملوک و عاشق و معشوق و حاسد و محسود و شاهد و مشهود و ذکر حبس و اطلاق و سجن و خلاص و

خصب و جذب و نیز در آن ذکر انبیا است و صالحان و ملائکه و شیاطین و سیر ملوک و ممالیک و تجار و علما و جهال و صفت مردان و زنان و مکر و حیل ایشان و نیز در آن ذکر توحید است و عفت و ستر و تعبیر خواب و سیاست و معاشرت و تدبیر معاش.» (میبدی، ۱۳۷۱: ۴/۵) در کنار این زیبایی‌ها و جذابیت‌ها که مؤلف تفسیر کشف‌الاسرار با انشای زیبا و شیوا و نیز نثر دل‌انگیز و جذاب، زیبایی‌های آن را دو چندان کرده است، به دلیل استشهاد به ظاهر آیات، متکی بودن بر روایات منقول و عدم استفاده از استدلال‌های عقلی، تفسیر خود را در معرض آمیختگی به احادیث مجعول و اسرائیلیات قرار داده و از اعتبار آن کاسته است. برای روشن شدن موضوع و نیز برای اثبات ادعای مذکور، به بیان مواردی از روایات اسرائیلی در متن این داستان می‌پردازیم:

میبدی در ابتدای تفسیر طی داستانی طولانی آورده است: «و گفته‌اند که در میان سرای یعقوب درختی برآمده بود که هر گه که وی را پسری زادی شاخی تازه از آن درخت برآمدی و چنان که کودک می‌بالیدی و بزرگ می‌شدی آن شاخ بزرگ می‌شدی، پس چون کودک بحدّ مردی رسیدی آن شاخ ببریدی و از وی عصای ساختی و به آن فرزند دادی که رسم انبیا چنین بودی که هیچ پیغامبر و پیغامبر زاده بی‌عصا نبود... چون یعقوب را ده پسر زادند و با ایشان ده عصا چنان که گفتیم، یازدهمین پسر یوسف بود و از آن درخت هیچ شاخ از بهر عصاء یوسف برنیامد تا یوسف بزرگ شد و فرادانش خویش آمد، برادران را دید هر یکی عصایی داشتندی، پدر خویش را گفت: «یا نبی اللّٰه لیسَ منِ اِخوتی اَلا و له قَضِيبٌ غَیری فَادْعُ اللّٰهَ اَن یَخْصِنِی بَعْصَا مِنْ الْجَنَّةِ» پدر دعا کرد جبرئیل آمد و قضیبی آورد از بهشت از زبرجد سبز و به یوسف داد.» (میبدی، ۱۳۷۱: ۶/۵) مفسر در ادامه با این مقدمه چینی سر وقت خواب و رؤیای یوسف می‌رود: «پس یوسف روزی در میان برادران نشسته بود، خواب بروی افتاد؛ ساعتی بخفت؛ آن گاه از خواب درآمد ترسان و لرزان، برادران گفتند ترا چه افتاد؟ گفت در خواب نمودند مرا که از آسمان شخصی فرو آمدی تازه روی، خوش بوی، با جمال و با بهاء و این عصا از من بستدی و هم چنین عصاهای شما که برادران‌اید و همه بزمین فرو زدی آن عصای من درختی گشتی سبز

برگ‌ها برآورده و شکوفه در آن پدید آمده ... و آن عصاهای شما همه از زمین برکنند و بدریا افکنند.» (میددی، ۱۳۷۱: ۶/۵)؛ گفته‌های یوسف باعث سرکشی زبانه‌های حسد در دل برادران می‌شود: «برادران چون این بشنیدند غمگین گشتند و بر وی حسد بردند؛ گفتند این پسر راحیل می‌خواهد که بر ما خداوند باشد و ما او را بندگان باشیم» (همان). بدیهی است هیچ عاقل ادیبی، روی خواب و اجزای تشکیل دهنده آن تأکید نمی‌کند، بلکه رؤیا را تأویل می‌کند و معنای کنایه را در نظر می‌گیرد نه ظاهر کنایه را. همان گونه که برادران یوسف نیز، تأویل خواب وی را دانستند. ولی ظاهرگرایان اسرائیلیات پرداز خواهان بال و پر دادن به رؤیاهای گذشتگان هستند، به همین دلیل از ترسیم جزئیات غافل نبوده، تا جایی که حتی نام ستارگانی را که در خواب یوسف به او سجده کرده‌اند برمی‌شمرند: «جریان و الطارق و الذیاک و ذوالکتاف و قابس و وثاب و عمودان و المصبح و الفلیق و الضروح و الفرغ و الضیاء و النور.» (همان: ۷/۵) به نظر آیت الله معرفت این حدیث که ردّ پای یهودی در آن دیده می‌شود، مشکوک است و انتساب آن به حضرت جای اشکال دارد؛ چرا که یوسف، صورت‌های ستارگان را دید که به او سجده می‌کنند نه نام‌های ایشان. (معرفت، ۱۳۷۷: ۲/۲۱۴)

چنانکه مشاهده می‌شود هیچ اشاره و شاهی بر این موارد در قرآن وجود ندارد و سبک این مورد شبیه به توصیفات تورات می‌باشد. در دنباله نیز میددی پی در پی از معاویه، کعب الاحبار، و وهب بن منبه و سدی روایت نقل می‌کند، که روایات آنان از سندیت لازم برخوردار نمی‌باشد: «کعب احبار گفت: ربّ العزّه طبقات فرزند آدم چنان که خواهند بود تا بقیامت بر آدم عرضه کرد، صورت همه بدید و نام همه و عمر همه با وی بگفتند، یوسف را دید ... آدم را دیدار وی خوش آمد گفت: «الهی من هذا الکریم الذی ابّحت له بّجُوحه الکرامة و رفعت له الدرّجة العالیة؟» ... فرمان آمد از جبار کائنات «هذا ابْنک المَحْمُود علی ما آتیته»...، یا آدم او را عطایی ده و با وی کرامتی کن که پدر با فرزندان کند، آدم گفت «قد نَحَلْتُهُ ثَلْثی حَسَن ذُرِّیَّتِی»...، پس آدم او

را در برگرفت و میان دو چشم وی بیوسید و گفت: لا تَأْسَفْ فَاَنْتَ يُوسُفُ فَاَوَّلُ مَنْ سَمَاهُ يُوسُفُ آدَمُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ». (میبیدی، ۱۳۷۱: ۵/۱۳-۱۴)

میبیدی در ادامهء داستان، پس از بیان حیلۀ برادران حضرت یوسف، برای جدا کردن وی از پدرش و انداختن او در چاه، در ذیل بحث از آیه ۱۸، می آورد: «...وَرَوَى أَنَّهُمْ انْطَلَقُوا فَانصَبُوا شَبَكَةً وَاصْطَادُوا ذَنْبًا وَ اتُوا بِهِ يَعْقُوبَ، فَقَالُوا يَا أَبَانَا هَذَا الذَّنْبُ الَّذِي افْتَرَسَهُ وَ قَدْ آتَيْنَاكَ بِهِ فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ، وَقَالَ يَا رَبِّ إِنَّ كُنْتَ اسْتَجَبْتَ لِي دَعْوَةً أَوْ رَحِمْتَ لِي عِبْرَةً فَانْطِقْ لِي هَذَا الذَّنْبَ حَتَّى يُكَلِّمَنِي فَأَنْطَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَابْتَدَاهُ بِالسَّلَامِ، وَقَالَ: أَلَسَلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، فَقَالَ يَعْقُوبُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ أَيُّهَا الذَّنْبُ، لَقَدْ فَجَعْتَنِي بِحَبِيبِي وَ قُرَّةَ عَيْنِي وَ أَوْرَثْتَنِي حُزْنًا طَوِيلًا، قَالَ: لَا وَ حَقِّكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، مَا أَكَلْتُ لَهُ لَحْمًا وَ لَا شَرَبْتُ لَهُ دَمًا وَ أَنْ لِحُومَكُمْ وَ دَمَاءَكُمْ لَمُحَرَّمَةٌ عَلَيْنَا مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ». (همان: ۵/۲۵)

استاد مرتضی مطهری در این خصوص گوید: «این عین داستان همان کسی است که گفت: امامزاده یعقوب را گرگ بر روی مناره درید. دیگری گفت: امامزاده نبود و پیغمبر زاده بود، یعقوب نبود و یوسف بود، بالای مناره نبود و ته چاه بود، تازه اصل مطلب دروغ است، گرگ یوسف را ندرید.» (مطهری، ۱۳۶۲: ۱۶۴)

خدای تعالی در قرآن هر زمان که تشخیص داده جزئیات مورد نیاز شنونده است ظرایف را رسم کرده و هنگامی که تشخیص داده، شاخ و برگ دادن های اضافی به داستان گرهی از کار نمی گشاید، از ذکر آن امتناع ورزیده است. اما بر عکس، تورات، این گونه نیست. آنچنان به جزئی گویی روی آورده است که گاه با کتاب نسب شناسی، تاریخ و... اشتباه گرفته می شود. بعنوان مثال؛ ذکر تعداد سکه در قضیه فروش حضرت یوسف از نظر قرآن، بی فایده است اما تورات آوردن آن را از مهمات می داند. از طریق دانشمندان اهل کتاب تازه مسلمان شده، نظر تورات به تفاسیر قرآن راه یافت؛ «گفتند بیست درم بود هر یکی را دو درم، و یهودا نصیب خود نگرفت.» (میبیدی، ۱۳۷۱: ۵/۳۲)

کشف الاسرار نیز مانند اغلب کتاب‌های تفسیر، به راویان حدیث اسرائیلیات پرداز، استناد کرده، از جزئی گویی و صحنه سازی ابا نکرده است. چنانکه از توصیف چاه یوسف، نام کاروانسالار- خریدار یوسف- آب و دلو... امتناع نکرده‌اند: «کعب گفت میان مدین و مصر است به اردن ... بر سه فرسنگی منزل یعقوب چاهی تاریک وحش، قعر آن دور، زیر آن فراخ، بالای آن تنگ، آب آن شور و می گویند سام بن نوح آنرا کنده» (همان: ۱۶/۵)

«آب آن چاه تلخ بود، چون یوسف در چاه آرام گرفت آب آن خوش گشت و چاه تاریک روشن شد و یوسف برهنه بود، اما بر بازوی وی تعویذی بسته در آن پیراهن ابراهیم خلیل بود از حریر بهشت، آن روز که ابراهیم را برهنه در آتش نمرود می افکندند، آن ساعت که یوسف برهنه در چاه آمد، جبرئیل آن تعویذ بگشاد و در یوسف پوشانید... بهی از بهشت آورد و بوی داد تا بخورد.» (مبیدی، ۱۳۷۱: ۲۱/۵)؛ «جبرئیل آمد و یوسف را در دلو نشانده او را برمی کشید، عظیم گران بود، طاقت برکشیدن می نداشت تا دیگری را به یاری خواند.» (همان: ۳۰/۵)، در منابع فراوانی بر قدرت جبرئیل تأکید شده است نه بر عاجزی وی. هنگام افتادن یوسف در چاه خداوند به جبرئیل دستور می دهد که یوسف را بگیرد و «هنوز یوسف به میان چاه نرسیده بود کی جبرئیل از سدره مسافت تیرست هزار ساله راه پیامده بود و ویرا بگرفته. آفریدگار وی را این قوت داده است و در حق او گفته: ذوالقوه المتین عند ذی العرش مکین. جناحی به مشرق دارد و جناحی به مغرب» (طوسی، ۱۳۸۷: ۲۵).

قرآن از فروشنده یوسف، نام نبرده است. اما مفسرینی پیدا شدند و نظر تورات را درج کردند که برادران، یوسف را به کاروان اسماعیلیان فروختند. (پیدایش، ۳۷) از همین جا شبهه‌ای پیش می آید و برای حل آن دچار افسانه دیگری می شوند. مشکل پیش آمده، سخن نگفتن یوسف (ع)، در پیش کاروانیان بود. سؤال این است که یوسف چرا به کاروانیان، تظلم نکرد و برادران را رسوا نساخت؟ میدی در جواب این سؤال و برای حل موضوع انحنایی به داستان داده و می گوید: «برادران حریت وی پنهان کردند و به عبرانی با یوسف گفتند که اگر تو به عبودیت

خویش اقرار ندهی ما ترا هلاک کنیم.» (میددی، ۱۳۷۱: ۳۱/۵) و باز به خاطر گریز از این نوع اشکال‌ها و در جواب سؤال پیش آمده دیگری که می‌گوید یوسف، چرا دچار شرک شد، دروغ گفت و هزار سؤال دیگر؛ می‌گوید: «یوسف گفت اَنَا عَبْدٌ وَأَرَادَ أَنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ.» (همان)

بعد از فروش یوسف به کاروانیان، کاروان یوسف را با خود می‌برد، طی مسیر با گور مادر یوسف مواجه می‌شوند، یوسف می‌نالد، به گفته کعب، «آن ساعت ندایی شنید: اِصْبِرْ وَ مَاصِبْرَكَ اِلَّا بِاللَّهِ.» (همان: ۳۲/۵)؛ غلام مالک ذعر (خریدار یوسف)، یوسف را در آن حال می‌زند و دستش خشک می‌شود. سپس «جبرئیل در پیش قافله پری بر زمین زد، بادی عظیم سرخ برخاست و غبار برانگیخت، خروشی و زلزله‌ای در قافله افتاد.» (همان) سپس به گناه غلام پی می‌برند و پس از توبه، دست غلام بهبود می‌یابد و ایشان از خطر صاعقه از بر می‌گردد.

لازم به یادآوری است که جبرئیل به گفته خود میددی همان ملکی است که هنگام بالا کشیدن یوسف از چاه، به خاطر ناتوانی، از دیگری، مدد گرفته بود! بدیهی است که این نوع داستان‌ها به خاطر تخیلی بودن و به دلیل زیبایی و جذابیت خاصی که دارند، در ذهن انسانی که بالفطره افسانه را دوست دارد، جای معانی عمیق روحانی و عرفانی را اشغال می‌کند و خواننده را به مسیری انحرافی، سوق می‌دهد.

بعد از طی مسیر یوسف سیزده ساله وارد شهر می‌شود، مردم به استقبال کاروانیان آمده، جمال او را می‌بینند و اینجاست که میددی با توجه به زیبایی یوسف (ع) ورود ایشان را به مصر خیلی باشکوه جلوه داده است؛ چرا که جهت تنظیم سیرداستان، بایستی حضرت یوسف (ع) در نظر مردم بسیار زیبا نمایان شود، تا در آینده میهمانان زلیخا، دستشان را از ترنج باز نزنند، و به همین جهت اسرائیلیات زیادی را در باب زیبایی آن حضرت وارد تفسیر خود کرده است.

رشیدالدین میددی به نقل از نقالان حدیث و روایت، سخنانی آورده که با مقام پیامبران الهی سازگار نیست. وی به خاطر اثبات زیبایی یوسف، از کعب الاحبار چنین روایت می‌کند که: «پس از خلقت آدم، حق تعالی بنی بشر را به او عرضه کرد، آدم نگریست و یوسف را دید و چون از

وی خوشش آمد از خداوند، درباره وی پرسید. آدم به وی زیبایی دو سوم اهل عالم را عطا نمود.» (میبدی، ۱۳۷۱: ۱۲/۵)، لازم به یاد آوری است که کعب از آن روزی سخن می‌گوید که آدم چند سال از عمر خود را به داود (ع) بخشید، سپس بخشش از یادش رفت. (همان: ۵۲۸/۷)

کعب الاحبار جمال یوسف را چنین توصیف می‌کند: «كَانَ يُوسُفُ حَسَنَ الْوَجْهِ، جَعَدُ الشَّعْرَ، ضَخِيمَ الْعَيْنِ، مُسْتَوِيَ الْخَلْقِ، أَبْيَضَ اللَّوْنِ، غَلِيظَ السَّاقَيْنِ وَ السَّاعِدَيْنِ وَ الْعَضُدَيْنِ خَمِيصَ الْبَطْنِ، صَغِيرَ السَّرَّةِ وَ كَانَ إِذَا تَبَسَّمَ رَأَيْتَ النَّوْرَ فِي ضَوَاحِكِهِ، فَإِذَا تَكَلَّمَ رَأَيْتُ فِي كَلَامِهِ شُعَاعَ النَّوْرِ يَبْتَهَرُ عَنْ ثَنَائِهِ وَ لَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ وَصْفَهُ وَ كَانَ حُسْنُهُ كَضَوْءِ النَّارِ عِنْدَ اللَّيْلِ.» (همان: ۳۰/۵)

میبدی به نقل از کعب؛ پس از شمردن زیبایی یوسف، ایشان را به آدم تشبیه کرده است، آدمی که اول خلقش هنوز مرتکب گناه نشده، بسیار زیبا بود. (همان: ۱۵۹/۱) «یوسف در کوی‌های مصر برگزشتی، تلالو نور روی او بر دیوارها چنان تافتی که شعاع خورشید از آسمان بر زمین تابد.» (همان: ۱۲/۵)

یوسف را در کسوت غلامی جهت فروش آورده‌اند و به قول میبدی، خلق (مرد و زن) بر وی فتنه می‌شوند و بخاطر هیبتش دیده از وی می‌دزدند، مالک ذعر (صاحب یوسف) کنیزکی جهت خدمت، می‌گمارد که این امر اهل خانه را خوش نمی‌آید. اما مالک اندیشه بد را از ایشان دور می‌دارد. (میبدی، ۱۳۷۱: ۳۳/۵)

نیاز به توضیح و بسط موضوع نمی‌باشد، هر انسان عاقلی قضاوت می‌کند که در این جملات چقدر زشتی و ناپسندی دیده می‌شود. در حالی که در قرآن هیچیک از این لاطائلات نیست، که پیامبر خدا را مانند شاهی برای مردان، یا مانند مصاحبی برای زنان معرفی کند.

چنانکه ملاحظه می‌شود اسرائیلیات پردازان، خواهان تخیلی کردن رویداد و عظیم نشان دادن واقعه هستند. تورات با مقام پیامبران برخوردی سخیف دارد و مقام علوی شان را به سفلی تنزل داده است و گاه چنان شده است که میان ایشان و مردم کوچه بازار- از دیدگاه پرهیز از کارهای گناه آلود- تفاوت چندانی قائل نشده است. در حالی که؛ این نوع دروغ بافی‌ها و بزرگ‌نمایی

اگر به درد می خورد، قرآن بهترین مکان برای آن بود! پس لازمه یک تفسیر صحیح آن است که مفسر آن با آگاهی از تمام مسائل، در صدد زدودن این زواید از دامن تفسیر قرآن باشد و تمامی تلاش خود را به کار برد تا مبادا با دخالت در روند طبیعی قرآن، مردم را از مسیر تربیتی و واقع نگری قرآن دور کند.

علاوه بر مطالب پیشین، میبیدی گاه در ضمن تفسیر خود، چنان به تصویرگری و توصیف شخصیت‌های داستان و مناظر می پردازد که ذهن و روان خواننده به جای بهره‌های اخلاقی و کسب معارف و آموزه‌های قرآنی به سیمای ظاهری شخصیت مورد نظر و توصیف مناظر مشغول می شود: «و در مصر زنی دیگر بود نام وی فارعه بیامد با هزار دانه مروارید، هر دانه‌ای دو مثقال و هزار پاره یاقوت هر پاره‌ای پنج مثقال و طبقی پیروزه و نمک دانی بدخش، آمد تا یوسف را خرد و بازرگانان و توانگران شهر سواران و پیادگان همه جمع آمده و قومی دیگر که طمع خریدن نداشتند بنظره آمدند. مالک دعر آن ساعت گوشه پرده برداشت و جمال یوسف به ایشان نمود، چندین دختر ناهده (نوپستان) حائض گشتند و خلقی بی عدد در فتنه افتادند.» (میبیدی، ۱۳۷۱: ۵ / ۳۵)

و باز در توصیف و تصویرگری از زلیخا و منزل او چنان زیاده روی می کند که از اهداف تعلیمی داستان فاصله می گیرد: «و زلیخا را در دل عشق یوسف بر کمال بود، اما تجلد همی نمود و صبر همی کرد و تسلی وی در آن بود که ساعتی با وی بنشستی و سخن گفتی و زلیخا که گهی در میان سخن برخاستی به بهانه‌ای و گامی چند برداشتی، تا مگر یوسف در رفتار و قد و بالای وی تأمل کند که نیکو قد بود و نیکو رفتار و خوش گفتار، و گیسوان داشت چنانک بر پای خاستی با گوشه مقنعه بر زمین همی کشیدی و حسن و جمال وی چنان بود که نقاشان چین از جمال وی نسخت کردند.» (همان: ۵ / ۳۸)

«پس زلیخا در تدبیر آن شد که خلوت خانه‌ای سازد، ... و زلیخا را مادری بود نام وی غطریفه ... زلیخا کس فرستاد بمادر و به آن برادران که بت خانه‌ای خواهم کرد مرا به مال مدد دهید، مادر وی صد خروار زر فرستاد و جواهر بسیار و استادان معروف. زلیخا سه قبه بفرمود به

حقّ بدید، آن گه برخاست و آهنگ بیرون کرد». (همان)؛ البتّه لازم به ذکر است که کشف الاسرار با وجود این روایات، برخلاف برخی دیگر از تفاسیر (جلال الدّین سیوطی، بی تا: ۴ / ۱۴؛ مغنیه، بی تا: ۴ / ۳۰۳؛ حسینی شاه عبد العظیمی، ۱۳۶۳: ۶ / ۲۰۰، طبرسی، ۱۳۷۷: ۳ / ۲۰۰؛ زمخشری، بی تا: ۲ / ۴۵۷)، که در این مورد بیهوده گویی و یاوه گویی کرده‌اند، بیشتر در جهت تنزیه حضرت یوسف است.

میبدی در ادامه داستان در ذیل تفسیر آیه ۴۲، ضمیر موجود در کلمه (فَأَنْسَاءً) را به یوسف علیه‌السلام بر گردانده و کلمه (رب) در (ذکر ربه) را به معنای یاد و نام پروردگارش معنی می‌کند و حاصل چنین غفلت از یاد خدا را به خاطر (فاء نتیجه) در «فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بَضْعَ سِنِينَ» این گونه تفسیر می‌کند که سبب محبوس شدن چندین ساله یوسف در زندان به خاطر همین توسّل به غیر و فراموشی یاد خدا بود. - بدیهی است که این گونه تفسیر، عصمت حضرت یوسف (ع) را خدشه‌دار می‌سازد- و لذا در ادامه سخنش روایت فاقد سندی را در این مورد نقل می‌کند که جای بسی تأمل است. «آن گه زمین شکافته شد تا به هفتم زمین و ربّ العزّه او را قوّت بینایی داد گفت: فرو نگر ای یوسف در زیر این زمین‌ها تا چه بینی، یوسف مورچه‌ای را دید که چیزی در دهن داشت و می‌خورد، گفت: یا یوسف انا لا اغفلُ عن رزق هذه الذرّة خشيت ان اغفلَ عنك، یا یوسف اَلَسْتُ الَّذِي حَبَّبْتُكَ اِلَى اَبِيكَ وَ قَيَّضْتُ لَكَ السَّيَّارَةَ فَاخْرَجُوكَ مِنَ الْجُبِّ؟ قَالَ بَلَى، قَالَ فَكَيْفَ نَسَيْتَنِي وَ اسْتَعْنَتَ بِغَيْرِي؟^۱ ای یوسف نه من آنم که با تو کرامت‌ها کردم؟ در دل پدر مهر تو افکندم و بر او شیرین کردم و در چاه عریان بودی ترا بپوشیدم و کاروان را بر انگیختم تا ترا بیرون آوردند و آن کس که ترا خرید در دل وی دوستی تو افکندم تا می‌گفت: «أُكْرِمِي مَثْوَا» ای یوسف کرامت همه از من بود چرا دست به دیگری زدی و استعانت بغیر من

^۱ - یوسف به آن زندانی که رستنی بود گفت: «چون نواخت یابی از خداوند خویش یاد کن مرا به نزدیک او» (میبدی، ۶۳).

کردی؟ یوسف گفت: إلهی أَخْلَقُ وَجْهی عِنْدَكَ الَّذی جَرى عَلَیَّ فَبِفَضْلِكَ إِلا عَفْوَتُ عَنّی هذه العثرة» (میددی، ۱۳۷۱: ۵ / ۷۱)

گرچه این تفسیر در روایات فریقین وارد شده است؛ (حویزی، بی تا: ۲ / ۴۲۷-۴۲۶؛ سیوطی، بی تا: ۴ / ۵۴۱) ولی این روایات غالباً مرسل و فاقد سند هستند و احیاناً به روایانی مثل ابو هریره منتهی می‌شود، و بعید نیست که احبار و راهبان، در انتشار این گزارش‌ها دست داشته باشند. برای اثبات این ادعا باید گفت که: حضرت یوسف با توجه به دانش پیامبری خود، به تمام اسباب طبیعی، با دیده تبعی و وابسته نگریسته و می‌دانسته که تأثیر این‌ها به اذن الهی است و اوست که به سبب اثر می‌بخشد و یا اثر را از آن باز می‌ستاند و اوست سبب ساز و سبب سوز. بنابر این می‌داند که درخواست کمک از ساقی در صورتی مؤثر است که اراده الهی پشتوانه آن باشد و در حقیقت مؤثر واقعی خداست. حال با توجه به این توضیحات کاملاً مبرهن است که چنین برداشت و تفسیر نادرست از آیه فوق (۴۲) که نسبت فراموشی یاد خدا را به حضرت یوسف می‌دهد؛ سطحی و عجولانه بوده و ریشه در تفکرات صوفی مآبانه‌ای دارد که بی‌شک به جای بهره‌مندی از سرچشمه زلال حقیقت، و به جای تأسی به اسوه حسنه پیامبر (ص) از پیش خود، تفکرات نادرست و تفاسیر غیر واقعی و عمدتاً ذوقی از آیات قرآن ارائه داده‌اند که باید با

به گفته برخی از مفسران حضرت یوسف به دلیل این لغزش در زندان می‌ماند و زلیخا از کرده خود پشیمان می‌شود: «و گفته‌اند که زلیخا چون او را بزندان فرستاد بر کرده خود پشیمان شد، خسته دل و بیمار تن گشت، ساعه فساعه نفس سرد می‌زد و اشک گرم می‌بارید، با دلی پر درد و جانی پر حسرت پیوسته بر فراق آن بهار شکفته و ماه دو هفته همی زارید و نوحه همی کرد... طاقتش بر رسید و صبرش بر مید، زندان بجنب سرای وی بود، برخاست پیام زندان بر آمد با دلی آشفته و جگری سوخته، زندان بان را گفت: سوزم بغایت رسید، چکنم؟ خواهم که آواز یوسف بشنوم و این دل خسته را مرهمی برنهم، آری شغل دوستی شغلی صعب است و زخمی

بی محابا، آتشی بی دود و زبانی بی سود! مستوران را مشهور کند! مقبولان را مهجور کند! عزیزان را خوار کند! پادشاهان را اسیر کند! سلامتیان را ملامتی کند! ای زندان بان تدبیر چیست که آواز یوسف بشنوم؟ زندان بان گفت: آسانست ای ملکه، تو بفرمای که من او را زخم کنم و من این کار بسازم چنانکه رنجی بدو نرسد و تو آواز و ناله وی بشنوی، زندان بان رفت و یوسف را گفت: مرا فرموده‌اند که ترا زخم کنم و مرا دل ندهد که ترا زخم کنم من تازیانه بر زمین می‌زنم تو ناله می‌کنی، زندان بان چنان کرد و یوسف ناله همی کرد، زلیخا با دو چشم گریان و دل بریان بر بام زندان آه همی کرد...». (میبدی، ۱۳۷۱: ۵/۷۲)

مسلم است که این درازگویی‌ها در شأن کلام خدا نبوده و این قسمت‌ها از منابع بی‌اعتبار دیگری وارد تفسیر شده است و از اعتبار آن کاسته است. نظیر این بیهوده‌گویی و سخنان بدون سند در ادامه تفسیر نیز به چشم می‌خورد؛ آنجا که سخن از وصال حضرت یوسف و نیز ازدواج ایشان با زلیخا به میان می‌آورد: «بروایتی دیگر گفته‌اند که پس از مرگ اظفیر، زلیخا عاجز گشت و مالی که داشت از دست وی بشد ... آخر روزی در کار خویش و بت پرستیدن خویش اندیشه کرد... آن‌گه بت را بر زمین زد و روی باسماں کرد، گفت: ای خدای یوسف اگر عاصی می‌پذیری اینک آمدم بپذیر، و اگر معیوبان را می‌نوازی منم معیوب بنواز،... زلیخا این تضرع و زاری بر درگاه عزت همی کرد و یوسف آنجا که بود تقاضای دیدار زلیخا از دلش سر برمی‌زد. اندیشه و تفکر زلیخا بر دل یوسف غالب گشت، با خود همی گفت کاشکی بدانستمی که زلیخا را

بعد از این اتفاقات یوسف به دنبال زلیخا می‌گردد و او را می‌یابد زلیخا از یوسف می‌خواهد که او را به سرایش ببرد؛ «آن‌گه گفت ای یوسف مرا بسرای خود خوان که با تو حدیثی دارم، ... زلیخا بیامد و پیش یوسف بنشست گفت ای یوسف از خاندان نبوت حرمت داشتن و حق شناختن بدیع نبود و ممتحن را نواختن عجب نبود، ... ، اکنون بتو سه حاجت دارم: یکی آنست که من دانم تو بر خداوند خود کریمی و به نزدیک وی پایگاه بلند داری از من به

وی شفیع باش تا چشم روشن به من باز دهد، یوسف زبان تضرع بگشاد و دعا کرد ... یوسف گفت دیگر حاجت چیست؟ زلیخا گفت دعا کن تا جمال بمن باز دهد، یوسف رداء خود بر وی افکند و دعا کرد، زلیخا چنان شد که از نخست روز که یوسف را دید. حاجت سوم آن بود که گفت مرا بزنی بخواه، ...، یوسف بفرمان الله تعالی او را بزنی بخواست، چون بهم رسیدند یوسف گفت: أَلَيْسَ هَذَا خَيْرًا مِمَّا كُنْتَ تُرِيدِينَ؟ فَقَالَتْ أَيُّهَا الصَّادِقُ لَا تَلْمِئْنِي فَأَنْتِ كُنْتِ امْرَأَةً حَسَنَاءَ نَاعِمَةً كَمَا تَرَى فِي مَلِكٍ وَ دُنْيَا وَ كَانَ صَاحِبِي لَا يَأْتِي النِّسَاءَ وَ كُنْتَ كَمَا جَعَلَكَ اللَّهُ فِي حُسْنِكَ وَ هَيْئَتِكَ فَعَلَّبْتَنِي نَفْسِي فَوَجَدَهَا يُوسُفُ عَذْرَاءً فَاصَابَهَا وَ وُلِدَ لَهُ مِنْهَا ابْنَانِ: افرائيم و ميشا...». (همان: ۸۷-۹۰ / ۵)

ازدواج یوسف و زلیخا و جوان شدن زلیخا در دو دسته از متون دیده می شود. دسته نخست منابع تفسیری، روایی و تاریخی اهل سنت و دست دوم متون شیعه و با توجه به اینکه تفسیر کشف الاسرار میدی در دسته نخست قرار می گیرد به همین جهت فقط به بحث در مورد دسته نخست می پردازیم.

در متون اهل سنت، دو روایت، یکی به صورت صریح و دیگری با تسامح و توجیه، از ازدواج یوسف (ع) با زلیخا حکایت دارند: اول؛ روایت وهب بن منبه: روایت گر ازدواج یوسف (ع) با زلیخا در متون تفسیری، روایی و تاریخی اهل سنت، وهب بن منبه است. در تفسیر قرطبی (۶۷۱ هـ ق) وهب از ازدواج یوسف با زلیخا می گوید، زلیخا را همسر عزیز مصر معرفی می کند و از ناتوانی، نابینایی و تنگدستی او سخن می گوید. سخنان زلیخا با یوسف (ع) حزن و گریه یوسف (ع) را در پی دارد.

افزون بر قرطبی، شمار دیگری از تفسیر نویسندگان اهل سنت چون ابن کثیر (۷۷۴ هـ ق) و سیوطی (۹۱۱ هـ ق) این روایت را با کمی تفاوت یاد می کنند. (ابن کثیر، بی تا: ۵۰۰/۲؛ سیوطی،

بی تا: (۲۵/۴). شاید میدی نیز به تقلید از ایشان، این روایت را - البته بدون معرفی روایت گر آن و بصورت مجهول - در تفسیر خود آورده است.

و اما در نقد و بررسی این روایت باید گفت که: روایت وهب بن منبه، از چند جهت مخدوش است و بر فرض درستی، در شمار اسرائیلیات قرار می گیرد و عنوان آبشخور اصلی خرافه ازدواج یوسف با زلیخا شناخته می شود:

الف - ضعف راوی

وهب بن منبه - همچنانکه قبلاً نیز اشاره شد - از بزرگان اهل کتاب در یمن بوده و با کتب آسمانی آشنایی کامل داشته است. از این روی، بسیاری از بزرگان اهل سنت و شیعه او را در شمار کسانی می آورند که اسرائیلیات بسیار در دین وارد کرده است. برای نمونه، ابن تیمیه، وهب بن منبه را از کسانی می شناسد که معظم خرافات و دروغها از او و کعب الاحبار نقل شده است: «وَمُعْظَمُ الْخُرَافَاتِ وَالْأَكَاذِبِ نَقَلَتْ عَنْهُمَا.» (رشیدرضا، بی تا: ۳۵۶/۸-۳۵۷)، و ابن خلدون نیز کعب الاحبار، وهب بن منبه و عبدالله بن سلام را از اهل کتابی می شناسد که مسلمانان از ایشان بسیار روایت می کنند: (ابن خلدون، بی تا: ۴۳۹/۱-۴۴۰).

ب- ناسازگاری با دیگر روایات

روایت وهب، دست کم با دو روایت دیگر ناسازگار می نماید: روایت نخست، روایت ماوردی است که مرحوم طبرسی (۵۴۸ هـ ق)، (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۱۸/۵). عبدالعزیز سلمی دمشقی (۶۶۰ هـ ق) و قرطبی (۶۷۱ هـ ق) آن را نقل می کنند. در این روایت می خوانیم: «وَلَمَّا رَأَتْهُ فِي مَوْكِبِهِ بَكَتْ، ثُمَّ قَالَتْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمُلُوكَ بِالْمَعْصِيَةِ عَبِيدًا، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْعَبِيدَ بِالطَّاعَةِ مُلُوكًا، فَضَمَّهَا إِلَيْهِ، فَكَانَتْ مِنْ عِيَالِهِ حَتَّى مَاتَتْ عِنْدَهُ، وَلَمْ يَنْزَوِجْهَا.» (قرطبی، ۱۳۶۴: ۲۱۸/۹)

قرطبی (۶۷۱ ه.ق) نیز پس از گزارش روایت ماوردی آن را با روایت وهب ناسازگار می‌خواند و در پایان با عبارت (فَاللَّهِ اعْلَمُ) تردید خود را نسبت به ماجرای ازدواج یوسف با زلیخا نشان می‌دهد: «وَهُوَ خِلَافٌ مَا تَقَدَّمَ عَنْ وَهْبٍ، وَذَكَرَهُ الثَّعْلَبِيُّ فَاللَّهُ اعْلَمُ». (همان: ۱۲۷/۲ - ۱۲۸)

روایت دوم؛ روایت ابن اسحاق است؛ چه این که در این روایت، از ازدواج یوسف با راعیل سخن گفته شده و راعیل همسر (اظفیر) عزیز مصر خوانده شده است.

ج. آلوسی از مفسران برجسته اهل سنت خبر ازدواج یوسف و زلیخا را از خبرهایی می‌خواند که محدثین به آن اعتماد ندارند و برای آن هیچ اصلی نمی‌شناسند: «وَهَذَا مِمَّا لَا أَصْلَ لَهُ وَخَبَرٌ تَزَوَّجَهَا أَيْضاً مِمَّا لَا يَعُولُ عَلَيْهِ عِنْدَ الْمُحَدِّثِينَ». (آلوسی، بی تا: ۱۳/۷)

نتیجه آنکه روایت وهب با نظر داشت منابع تفسیری اهل سنت، از اسرائیلیات است و به قرینه سخن آلوسی در شمار اسرائیلیاتی قرار می‌گیرد که درخور اعتماد نیستند. (به نقل از بهرامی، ۱۳۸۸: ش ۲۴۵/۱۵۲) علاوه بر این‌ها استاد فاطمی‌نیا در مورد قسمت آخر سخن میبدی در ادامه مورد فوق که گفته: «پس زلیخا بر عبادت الله تعالی چنان حریص شد که یک ساعت فارغ نبودی و یوسف بخلوت وی رغبت همی کرد و زلیخا احتراز همی کرد! یوسف گفت ای زلیخا باین مدت کوتاه چنین از من ملول گشتی که در صحبت من رغبت همی نکنی! زلیخا دست وی ببوسید و گفت حاشا که من از تو ملول شوم یا سر در چنبر تو نیارم که ترا بسه سبب دوست دارم: یکی آنک معشوق دیرینه منی، دیگر شوی محتشم منی، سوم پیغامبر خدای منی جل جلاله، لکن آن گه که در طلب تو بودم از خدمت حق غافل بودم، اکنون که او را بشناختم تا از عبادت وی فارغ نباشم با خدمت تو نپردازم.» (میبدی، ۱۳۷۱: ۹۰/۵)؛ تصریح می‌کنند که: یکی از احادیث ضعیف همین است که گفته می‌شود پس از ازدواج حضرت یوسف (ع) و زلیخا، حضرت یوسف (ع) گاهی از زلیخا وقت می‌خواست که ملاقاتش کند، زلیخا می‌گفت که من محبوب اصلی‌ام را پیدا کرده‌ام و به حضرت یوسف (ع) وقت نمی‌داد؛ این بخش‌ها اضافاتی است که در کتاب‌ها آمده‌است. من به این بخش‌ها «ویترین» می‌گویم؛ اینها ویترین‌سازی است و عرفان نیست.

وی در این باره ادامه داده: اینکه خانمی بعد از اینکه با معجزه یک پیغمبر جوان و زیبا شده و به امر خدا آن پیغمبر با او ازدواج کرده‌است، بیاید و بگوید که من معشوق اصلی را پیدا کرده‌ام و کاری با تو ندارم، این‌ها کاملاً ساخته و پرداخته ذهن است که متأسفانه در احیاء العلوم - درست

است که غزالی دانشمند بزرگی بوده است، اما ایشان احادیث ضعیف زیاد آورده است. به نحوی که صاحب «طبقات الشافعیه» که خود از اهل تسنن است، می‌گوید قریب به ۹۰۰ حدیث ضعیف در احیاء العلوم آمده است - و برخی کتاب‌های دیگر هم نوشته شده است. استاد فاطمی نیا خاطر نشان کرده‌اند: این گونه نیست که انسان خداوند را دوست داشته باشد و اولیاء او را دوست نداشته باشد؛ این حرف کاملاً باطل است. (فاطمی نیا، ۱۳۸۸)

استاد شاهرودی نیز در خصوص موارد فوق گوید: «البته همه این موارد در نوبت دوم گرد آمده است که به ذکر قصص به عنوان اسباب النزول می‌پردازد و روایات اسباب نزول را - که جنبه تاریخی دارند و نوعاً ضعیف و مجعول هستند - از جمله در کتاب «اسباب النزول»، واحدی نیشابوری می‌توان دید». (شاهرودی (الف)، ۱۳۸۲: ۲۳/۱۶۶)

میبدی آنگاه که از پدران یوسف یاد می‌کند، او را از فرزندان اسحاق - که ذبیح الله است - می‌شمارد آنجا که می‌گوید: «... یوسف گفت یعقوب کیست؟ رویل دیگر باره خشم گرفت، گفت: اسرائیل الله بن ذبیح الله بن خلیل الله، یوسف گفت راست می‌گویی...» (میبدی، ۱۳۷۱: ۱۱۵/۵)، در دو مورد دیگر نیز این اشتباه را کرده است؛ (همان: صفحات ۷۷ و ۸۷). دلیل نقد این سخن را از زبان علامه طباطبایی بیان می‌کنیم: «اصولاً تولد اسحاق بعد از ذبح اسماعیل روی داده است، چنانکه در قرآن کریم آمده است: «وَبَشِّرْنَا بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ، (صافات (۳۷) / ۱۱۲)». (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۵۰۰/۱۰)

علاوه بر این ماجراها، میبدی به گاه عرضه داستان‌های عارفانه، گاه روایات بی اساس و بی پایه را رنگ و بوی عرفانی داده است. او در ذیل آیه: «وَمَا أَبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ... (یوسف (۲) / ۵۳)» می‌گوید: «ابراهیم خواص گفت: چهل سال با نفس در منازعت بودم که از من نان و ماست می‌خواست، روزی مرا بر وی رحمت آمد، درمی سیم حلال بچنگ آوردم، در بغداد می‌رفتم تا نان و ماست خرم، در خرابه‌ای شدم پیری را دیدم در آن گرما گرم افتاده و زنبوران از هوا در می‌پريدند و از وی گوشت بر می‌گرفتند، ابراهیم گفت مرا بر وی رحمت آمد، گفتم مسکین این مرد، سر برداشت و گفت: ای خواص در من چه مسکینی می‌بینی، نه تاج اسلام بر سر منست و گوهر معرفت در دل من؟ مسکین تویی که به چهل سال شهوت نان و ماست از نفس خود منع نمی‌توانی کرد...» (میبدی، ۱۳۷۱: ۹۴ / ۵)

نتیجه گیری

از آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که منقولات در تفسیر کشف الاسرار میدی از جایگاه مهمی برخوردار است. این مسأله، به ویژه با در نظر داشتن اینکه میدی در فروع شافعی بوده و در مباحث اصولی بر مذاق اصحاب حدیث، بیشتر ملموس است و به همین دلیل است که وی در تفسیرش چندان به مباحث عقلانی نمی پردازد و ظواهر آیات، احادیث و اقوال صحابه و گفتار مفسران پیشین در دیدگاه او دارای اهمیت اساسی است. وی در موارد اختلافی، مستند و مرجع را فقط ظواهر و اخبار صحاح و گفتار مفسران ثقات می داند و بس. اهمیت دادن او به روایات تفسیری - که مقرون به وضع و جعل است - باعث شده است، تا این تفسیر از آمیختگی به احادیث مجعول و اسرائیلیات در تاریخ پیامبران گذشته، مصون نماند؛ به طوری که داستانی از رسولان گذشته نیست که از این آفت به دور مانده باشد. به همین علت کشف الاسرار، در این زمینه تا حدود زیادی از درجه اعتبار ساقط شده است و مفسر در غالب موارد با سهل انگاری هایی در قصص قرآن مواجه شده است.

میدی در بحث قصص روایاتی را که از اهل کتاب نقل شده، بدون بررسی و دقت در سند آنها و با وجود ضعف و تناقضشان با عقل و نقل قطعی نقل کرده است. این امر در داستان حضرت یوسف نیز به خوبی نمایان است که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفت و با استفاده از قرآن و منابع معتبر دینی دیگر، نادرستی آنها اثبات شد.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- آلوسی، محمود بن عبدالله، (بی تا)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، گردآورنده: شمس الدین ابراهیم، محقق: عبدالباری عطیه، علی، گردآورنده: شمس الدین، سناء بزیع، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۳- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، (۱۳۷۵)، مقدمه ابن خلدون، مترجم: پروین گنابادی، محمد، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- ۴- _____، (بی تا)، تاریخ ابن خلدون، مراجعه: زکار، سهیل، محقق: شحاده، خلیل، بیروت: دار الفکر.
- ۵- _____، (بی تا)، العبر و دیوان المبتدا و الخبر، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۶- ابن سعد، محمد بن سعد، (بی تا)، الطبقات الكبرى (دارالکتب العلمیه)، محقق: عبد القادر عطا، محمد، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۷- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، (بی تا)، تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، محقق: شمس الدین، محمدحسین، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۸- ابوریه، محمد، (۱۳۸۹)، شیخ المضمیره، ناشر انصاریان، قم.
- ۹- امین، احمد، (۱۳۱۶)، فجر الاسلام، بیروت: دارالکتب العربی.
- ۱۰- اوسی، علی رمضان، (۱۳۸۱)، روش علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، مترجم: میر جلیلی، حسین، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین الملل.
- ۱۱- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، (۱۳۶۳)، تفسیر اثنی عشری، تهران: میقات.
- ۱۲- حویزی، عبدعلی بن جمعه، (بی تا)، تفسیر نور الثقلین، مصحح: رسولی، هاشم، قم، اسماعیلیان.
- ۱۳- ذهبی، محمدحسین، (بی تا)، التفسیر و المفسرون بحث تفصیلی عن نشاه التفسیر، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

- ۱۴- _____، (۱۴۰۵ ق)، *الاسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث*، چاپ دوم، دمشق، دارالایمان.
- ۱۵- رشیدرضا، سیدمحمد، (بی تا)، *تفسیر المنار*، دارالمعرفه، دوم، بیروت.
- ۱۶- زمخشری، محمود بن عمر، (بی تا)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوایل فی وجوه التأویل*، مصحح: حسین احمد، مصطفی، بیروت: دار الکتب العربی.
- ۱۷- سبحانی، جعفر، (۱۳۷۷)، *منشور جاوید*، ج ۴، چاپ اول، قم، مؤسسه امام صادق.
- ۱۸- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، (بی تا)، *الدّر المثور فی التفسیر بالمأثور*، جلد: ۴، قم: کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره).
- ۱۹- شاهرودی، عبدالوهاب، (۱۳۸۳)، *ارغنون آسمانی*، رشت: کتاب مبین.
- ۲۰- شهیدی، جعفر، (۱۳۷۳)، *نهج البلاغه (ترجمه)*، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چاپ پنجم، علمی فرهنگی.
- ۲۱- صبحی، صالح، (۱۳۷۲)، *مباحث فی علوم القرآن*، قم: منشورات الرضی.
- ۲۲- طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۷۴)، *ترجمه تفسیر المیزان*، مترجم: موسوی، محمدباقر، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).
- ۲۳- طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۷)، *ترجمه تفسیر جوامع الجامع*، مترجم: صاحبی، عبد العلی؛ روحانی، حبیب؛ عبدالحمیدی، علی؛ غفوری، اکبر؛ امیری شادمهری، مقدمه نویس: واعظ زاده خراسانی، محمد، مشهد مقدس: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ۲۴- _____، (۱۳۷۲)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، مصحح: رسولی، هاشم. مصحح: یزدی طباطبایی، فضل الله، تهران: ناصر خسرو.
- ۲۵- _____، (۱۳۶۰)، *ترجمه تفسیر مجمع البیان*، ترجمه مترجمان، تهران، انتشارات فراهانی.
- ۲۶- طوسی، محمد بن محمود بن احمد، (۱۳۸۷)، *عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات*، منوچهر ستوده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- ۲۷- عسکری، مرتضی، (بی تا)، *نقش ائمه در احیاء دین (ویرایش قدیم)*، تهران: مجمع علمی اسلامی.

- ۲۸- علوی مهر، حسین، (۱۳۸۴)، آشنایی با تاریخ تفسیر و مفسران، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی.
- ۲۹- فان، فلوتن، (۱۹۶۵م)، *السِّيَاده العربيه، والشيعه والاسرائيليات في عهد بنی امیه*، مترجم: محمد ذکی، ابراهیم؛ حسن ابراهیم، حسن، قاهره: النهضة المصرية، چاپ دوم.
- ۳۰- قاسم پور، محسن، (بی تا)، *پژوهشی در جریان شناسی تفسیر عرفانی*، قم: بی نا.
- ۳۱- قرطبی، محمد بن احمد، (۱۳۶۴)، *الجامع لاحکام القرآن (تهران)*، تهران: ناصر خسرو.
- ۳۲- قمی، علی بن ابراهیم، (بی تا)، *تفسیر*، مؤسسه دارالکتاب للطباعه و النشر.
- ۳۳- کمالی، علی، (۱۳۵۴)، *قانون تفسیر*، تهران: کتابخانه صدر.
- ۳۴- محمد قاسمی، حمید، (۱۳۸۰)، *اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستان های انبیاء در تفاسیر قرآن*، تهران، سروش.
- ۳۵- مسعودی، علی بن حسین، (۱۴۰۹ق)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، قم: دار الهجره.
- ۳۶- مطهری، مرتضی، (۱۳۶۲)، *خدمات متقابل اسلام و ایران*، تهران، انتشارات صدرا، چاپ دوازدهم.
- ۳۷- معرفت، محمد هادی، (۱۳۷۷)، *التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشيب، مشهد مقدس*: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
- ۳۸- _____، (۱۳۷۹)، *تفسیر و مفسران*، محقق: گروه مترجمان، قم، مؤسسه فرهنگی التمهید.
- ۳۹- مغنیه، محمد جواد، (بی تا)، *تفسیر الکاشف*، قم، مؤسسه دارالکتاب الاسلامی.
- ۴۰- میبدی، رشیدالدین، (۱۳۷۱)، *کشف الاسرار و عدّه الابرار*، به اهتمام: حکمت، علی اصغر، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- ۴۱- _____، (۱۳۷۵)، *لطایفی از قرآن کریم (برگزیده از کشف الاسرار و عدّه الابرار)*، به کوشش رکنی، محمد مهدی، مشهد: به نشر.
- ۴۲- نعنانه، رمزی، (۱۳۹۰ق)، *الاسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر*، دمشق، دارالقلم و دارالبیضاء.

مجلات

- ۴۳- بهرامی، محمد، (۱۳۸۸)، «از دواج یوسف با زلیخا، حقیقت یا خرافه»، مجله حوزه، شماره ۱۵۲، صفحه ۲۴۵.
- ۴۴- شاهرودی، عبدالوهاب (الف)، (۱۳۸۲)، «افسون ابلیس (اسرائیلیات در کشف الاسرار)»، گلستان قرآن، سال ششم، شماره ۱۶۵، از ص ۱۶ تا ۱۹.
- ۴۵- _____ (ب)، (۱۳۸۲)، «تقدیس ابلیس»، گلستان قرآن، سال ششم، شماره ۱۶۶، از ص ۲۰ تا ۲۵.
- ۴۶- محمدعلی، مهدوی راد، (۱۳۶۷)، «شناسائی برخی از تفاسیر عامه (قسمت دوم)»، مجله حوزه، شماره ۲۵، ص ۶۹.
- ۴۷- جعفری، یعقوب، (تابستان ۱۳۸۶)، «اسرائیلیات در کتاب های تفسیری و تاریخی»، تاریخ در آیینه پژوهش، شماره ۱۴، از ۴۳-۸۰.
- ۴۸- دیاری، محمدتقی، (۱۳۸۰)، «اسرائیلیات، زمینه ها و ریشه ها»، مجموعه قرآن در آیینه پژوهش، دفتر دوم، تهران، هستی نما، با حمایت دفتر فرهنگی نمایشگاه های قرآن کریم.
- ۴۹- _____، (تابستان ۱۳۹۰)، «آسیب شناسی روایات تفسیری»، فصلنامه مطالعات تفسیری، سال دوم شماره ۶، از ۴۵ تا ۸۴.
- ۵۰- طباطبایی، سیدمحمد، رنجبر، صدیقه، (بهار ۱۳۹۰)، «بررسی پدیده اسرائیلیات در تفاسیر با تأکید بر نظر علامه معرفت (ره)»، پژوهشنامه معارف قرآن کریم، ش ۱۰.
- ۵۱- محمدقاسمی، حمید، (زمستان ۱۳۷۸)، «اسرائیلیات و زمینه های نفوذ آن به فرهنگ اسلامی»، نشریه بینات، شماره ۲۴، از ۸۷-۱۰۳.

سایت اینترنتی:

۵۲- فاطمی نیا، سیدعبدالله، (۱۳۸۸)، «استاد فاطمی نیا و شبهات سریال یوسف پیامبر».

tebyan.net/newindex.aspx